

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند جامعه‌ی بشری را از خانواده تشکیل داده در خانواده مردی آفریده و زنی. زحمت‌های بدنی و دوندگی به عهده‌ی مرد است، زحمات کمتر به عهده‌ی زن است. حالا یک وقتی زن قدرت بدنی دارد و... به شوهرش می‌گوید تو بخواب، شوهرش هم یا تریاکی یا مریض است، البته این استثنایی است ولی بطور کلی خداوند زحمت امرارمعاش و به‌دست آوردن معاش را به عهده‌ی مرد گذاشته و مسئولش دانسته و حتی آن را هم‌ردیف عبادات آورده است. حتی در اخلاق اسلامی یا فقه است که می‌گویند اگر مردی زحمت بکشد تا درآمد بیشتری داشته باشد به نیت اینکه به خانواده‌اش گشایش بدهد این عبادت است و حال آنکه حرص زدن و کار کردن بیشتر، به قصد اینکه درآمد بیشتری داشته باشند ممدوح نیست، ولی به قصد اینکه به خانواده‌شان گشایشی بدهند خیلی ممدوح هست. به همین جهت حتی در اخلاق اسلامی می‌گویند که مرد وقتی به خانه می‌رود (البته وقتی ایشان فرمودند زندگی‌های آنجا یک زندگی دهاتی بود، حالا هم شما دهاتی فکر کنید) صبح می‌رود بیرون، ظهر می‌خواهد بیاید حتماً یک میوه‌ای بخورد یک چیزی دستش باشد. من خودم وقتی این خبر را شنیدم سعی می‌کردم انجام بدهم و در ماه تابستان این بار را می‌آوردم، چون نیتم اطاعت از امام بود، عرق می‌ریختم ولی لذت می‌بردم که یک کاری را انجام دادم، این وظیفه‌ی مرد.

اما در مورد وظیفه‌ی زن؛ یکی از نامه‌هایی که داشتیم، کسی نوشته که من بر خلاف میل پدر یا مادرم با یکی ازدواج کرده بودم، حالا ناله می‌کند که این چنین است و چنان است. گفتم خودت کردی! عجیب‌تر این است که این ناله را می‌کند بعد به خدا فحش می‌دهد، می‌گوید این چه خدایی است، من اینطوری تحت ظلم شوهر قرار گرفتم؟! مصداق این شعر که می‌گوید «خودت کردی که لعنت بر خودت باد!» فرض کنید اطباء برای هر بیماری دستوری می‌دهند، می‌گویند که مثلاً چه بخور و چه نخور. یک وقتی بیمار رعایت این دستورات برایش سخت است و گاهی هم ناپرهیزی می‌کند. اگر ناپرهیزی زیادی بکند و خودش خوب نشود دیگر تقصیر دکتر نیست، نه تقصیر دکتر است نه تقصیر دوا. این است که من چون خودم به بررسی و تحقیق این موارد را خواندم توصیه کردم که اینها را بخوانید؛ یکی در فصل آخر مجمع‌السعادات آقای سلطان‌علیشاه و در کتب فقهی هم مواردی که برای اول زندگی به‌عنوان مستحبات و... از قول بزرگان ذکر کردند، اینها را بخوانید و هرکدامش را می‌توانید انجام بدهید، البته اینکه می‌گویم

«هر کدامش را می‌توانید» نه اینکه بگویید من هیچکدام را نمی‌توانم، نه! «می‌توانید» یعنی با یک قدری زحمت انجام بدهید.

مهمترین مسأله‌ی زندگی بشر که خداوند هم به آن توجه دارد مسأله‌ی تشکیل خانواده است و رعایت آن احکامی که داده، یک دستوراتی به مرد در مورد انتخاب زن، یک دستوراتی به زن در مورد انتخاب شوهر که اینها اگر رعایت بشود، نسل هم بهتر می‌شود. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه ۱۳۹۰/۲/۱۶)



توصیه‌ی زیادی کردیم که شب‌های دوشنبه و جمعه که مجلس فقری هست به مجلس بیایید، برای اینکه انواع ایمان‌های سست و ضعیف و قوی و همه‌ی اینها را ببینید و بدون هیچ چیزی همین نشستن در این مجلس و دیدن دیگران ایمان را زیادتر می‌کند. همه‌ی ما این تجربه را داریم که در یک مجلسی که سخنرانی می‌شود، و یک نفر آنجا صحبت می‌کند هر که می‌آید و می‌خواهد صحبت او را بشنود، می‌آید یک طوری می‌نشیند که او را ببیند و بشنود. حتی در آن مجلس همه‌ی ما و شلوغی هست، چیزهای دیگر هست کتاب و... ممکن است حواس آدم را پرت کند ولی اگر در اتاق بنشیند و تلویزیون را بگیرد یا رادیو بگیرد این سروصداها نیست، ولی چرا این کار را می‌کند؟ چون خود دیدن، بر ایمان انسان اضافه می‌کند، ایمان ما دو نوع است: یکی وقتی شما فرض کنید امام جعفر صادق علیه السلام یا هر کدام از بزرگان صحبت می‌کنند، ایمانی که به ایشان دارید، ایمان به خداست، ایمان مثبت است، ایمانتان زیادتر می‌شود. اما بر فرض محال، شمر بیاید سخنرانی کند، شما اگر نگاه کنید، هیچکدام ایمانتان زیادتر نمی‌شود. بلکه ایمان به بدی شمر در شما زیادتر می‌شود. پس خودش هم راهنمایی می‌کند و هم در آن راه، ایمان ما را زیادتر می‌کند. بنابراین به صرف شنیدن یا خواندن نوشته‌ها یا چیزهایی که هست اکتفا نکنید. اگر امکان دارد در عین حال گویندگان آنها را ببینید، نگاه کنید و به اصطلاح از دهان آنها بشنوید. حالا چرا اینطوری است که در مجلس، ما می‌خواهیم ببینیم؟ حتی اشخاصی که نابینا هستند یا حتی چشم خیلی ضعیفی دارند که درست نمی‌بینند، اینها هم اگر بیایند مجلس، نمی‌روند گوشه‌ای بنشینند. مثل اینکه این نشان می‌دهد هر بشری صحبتی می‌کند، کاری می‌کند، یک آثاری از او در خارج ظاهر می‌شود. این آثار در بزرگانی مثل پیغمبران و ائمه خلی قوی است، معجزه می‌کنند. یک آثاری هست که این آثار مربوط به صحبت نیست و الا آن نوار ضبط صوت را هم که می‌گیریم، بگذاریم، همان حرف‌ها می‌آید، همان زیر و بم‌های موجی اگر ضبط کنیم، باز همانطور هست، پس مربوط به خود آن صحبت نیست. مثل اینکه از اصطلاحات ادبی هم هست می‌گویند وقتی حرف می‌زند از جان خودش می‌گوید یا از روح خودش همراه آن حرف هست. این تفاوت جاندار است با بی‌جان. ضبط صوت و اینها بی‌جان است ولی همان حرف را همان کسی که صدایش ضبط شده بگوید و ما از خودش

باشنویم و نگاهش کنیم، اثر دیگری دارد. اگر به فکر تجربه کردن باشیم، تجربه کنیم می‌بینیم همینطور است. حالا اینجا این اثر جان است، آن روحی است که در او دمیده می‌شود که به قول قرآن کریم خداوند از روح خودش در او دمیده، در انسان، آدم اولیه. می‌فرماید: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ** از روح خودم که در او دمیدم، آنوقت سجده‌اش کنید. یعنی در انسان آن بارقه‌ی روح الهی که باشد قابل سجده کردن است و شیطان به آدم سجده نکرد و ملائکه سجده کردند، کی کرد؟ طبق همین آیه قبلاً که یک آدمی بود بدون انسانیت، سجده نکردند، خداوند فرمود وقتی او را آفریدم **سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ** یعنی مثل حیوانات دیگر که آفرید، یک حیوانی هم آفرید به اسم انسان؛ آدم. وقتی او را آفریدم، **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ** یعنی تمام جهاتش را منظم کردیم که چی؟ قابل و آماده بشود و لایق بشود که از روح خودم در او بدمم و این کار را کردم، از روح خودم در او دمیدم آنوقت به او سجده می‌کنید، به چه سجده می‌کنید؟ به آن روح الهی. و الا بدنش که قبلاً هم بود. بدن انسان شبیه همه‌ی حیوانات دیگر است، به‌خصوص بعضی حیوانات که در تلویزیون هم می‌بینید، حالات انسان را دارند و شکل انسانند. به این جهت دیدار مؤمن و اگر امکان داشت سخن مؤمن برای ما قابل استفاده است و مربی ماست.

در بعضی کتاب‌ها و روزنامه‌ها دیدم نوشته‌اند (یکی از دوستان ما که استاد این مطالب است و در خارج هم سال‌ها تحصیل کرده، او هم می‌گفت) که گیاهان هم دوروبرشان یک هاله‌ای هست با دیدن انسان، ببینیم، دست بزنیم، آن هاله کم و زیاد می‌شود و تغییر می‌کند، اگر مرتب به یک گلی دست بزنیم توجه کنیم و به آن آب بدهیم، آن هاله خیلی قوی می‌شود، درخت هم اصولاً قوی می‌شود. این تجربیات خیلی دقیق نیست، منتها آنهایی که تجربه کردند خودشان اعتقادی به مسائل معنوی و روحی نداشتند، تجربه‌ای کرده و گفته‌اند. برای اینکه آنها هم این تجربه را همینطور شنیدند، در این فکر نبودند. حالا پس نه تنها انسان، گیاهان هم یک چنین تشعشی، یک چنین نیرویی در آنها هست.

در اصطلاح کشاورزان، و در گناباد می‌گوئیم: باغی که **صِحْب** (صاحب) نبیند خشک می‌شود. البته درجاتی دارد، یعنی اگر مهر و محبت ببیند، درخت یا گل رشد می‌کند و رشد می‌دهد ولی اگر نبیند، خشک می‌شود. منتها امروز از این جهت متأسفانه چون تخصص در هر چیزی پیدا شده آن تجربه را که برایشان مسلم شده، یا خودشان به آن اهمیت نمی‌دهند، دیگران هم می‌گویند چون این آقا لیسانس نیست، دکتر نیست، حرفش را گوش ندهید و حال آنکه اینها به طبیعت نزدیک‌ترند. طبیعت یعنی مستقیم دست خدا، همه‌ی این چیزهایی که طبیعی است و فطری است در نظر بگیرید، دست خداست، از حیوانات. ما همه بچه دهاتی هستیم، در بچگی مان همه‌اش دوروبر همین باغ و زراعت و دامداری و اینها بودیم، گوسفند به‌خصوص که به ما خیلی نزدیک است وقتی بره می‌آورد، جای گرمی برایش درست می‌کردند، بره می‌آورد (در تلویزیون دیده‌اید) اگر در جزئیات آن دقت کنید

می بینید که آن برّه مستقیم امر خدا را دارد اجرا می کند، یعنی فطرت. مادرش هم مستقیماً امر خدا را دارد اطاعت می کند برای اینکه از نمونه های قدرت خدا، برّه پا می شود لنگان لنگان، نمی تواند هم برود، می افتد ولی به سمت مادرش می رود. شیر می خورد پا می شود، دیگر کاملاً مثل گوسفند راه می رود. چه کسی این را اینطوری کرده؟ فطرت خدا. آیا یک سنگ می تواند مثل خودش را به وجود بیاورد؟ شما یک تلویزیون داشته باشید، صد سال بگذارید روی طاقچه، گرد و خاکش را پاک کنید و.... همان یک تلویزیون است. نمی شود یک وقت بیاید ببینید بچه کرده است؛ یعنی نمی تواند مثل خودش را بسازد. ولی این جانداران مثل خودشان را می سازند، چه انسان، چه حیوانات و چه گیاهان، اینها همه قدرت خداست و گردش طبیعت است، گردش فطرت است. در این گردش فطرت هم، گردش طبیعت هم ما می آییم به قولی هر چیزی که به وجود می آید رفتنی است. سنگ مثل خودش را به وجود نمی آورد، بنابراین تلویزیون را اگر بگذارید آنجا، دویت سال هم می ماند همینطور، ولی انسان نمی تواند، پس صاحب آن تلویزیون می میرد ولی خود تلویزیون هست. چون انسان جان دارد، خداوند به او جان داده. پس این جان یک چیزی است که درخشندگی ای دارد مثل شمع که روشن باشد یا یک چراغ برقی، یک چیزی که روشن باشد، یک درخشندگی ای دارد و آثاری دارد. ما همه ی این آثار را نمی دانیم، یعنی به بشر نگفته اند، یک چیزهایی از آن را خود بشر فهمیده و آن این است که حیاتی دارد و گردشی و اینها و بالاخره هم یک روز مرگی دارد ولی خیلی چیزهای دیگرش را نگفته اند که خودتان هم می دانید، مجهولاتی داریم. برای اینکه خدا گفته که این لایق من در زمین است، خودش برود بگردد پیدا کند. هر کاری دارد دیگر هر دقیقه نباید پیش من بگوید که چه کار کنم؟ خودش برود. یکی از آنها مرگ است و یکی از چیزها یادآور گذشتگان، که این جهت هم بسیار خوب است و به روح انسان قوت می دهد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، عصر شنبه ۱۳۹۰/۲/۱۷ مطابق با سوّم جمادی الاول ۱۴۳۲ قمری)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علی شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی (بیانات جلسات صبح) / شرح رساله شریفه پندصالح (تلفیق دو دوره آغاز شده در سال های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (استحاره، خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده، حقوق مالی و عشریه، رفع شبهات با کزیده های بیانیات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه پانچ به نامها) / مجموعه دستور العمل ها و بیانیات / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه مصاحبه ها، عرفان در کار اداری، سلوک عرفانی در دوره مدرن) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEHI21.COM اقدام فرمایید.